

Analysis of the Payment of Ransom in the Intentional Homicides of Euthanasia by a Physician or Medical Staff in the Light of the Qur'an and the Rule of Justice

ARTICLE INFO

Article Type
Research Article

Aurhors

Mohsen Rahimian Dastjerdi¹
Massoud Raei Dehghi^{2*}
Siamak Baharluee³

How to cite this article

Mohsen Rahimian Dastjerdi, Massoud Raei Dehghi, Siamak Baharluee, Analysis of the Payment of Ransom in the Intentional Homicides of Euthanasia by a Physician or Medical Staff in the Light of the Qur'an and the Rule of Justice, *Journal of Quran and Medicine*, 2023;7(4):53-62.

1. PhD student, Department of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law, Isfahan (Khorasgan) Branch, Islamic Azad University, Isfahan, Iran.
2. Associate Professor, Department of Law, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran (Corresponding Author).
3. Assistant Professor, Department of Law, Isfahan Branch (Khorasgan), Islamic Azad University, Isfahan, Iran.

* Correspondence:

Address:

Phone:

Email: masoudraei@yahoo.com

Article History

Received: 2022/05/15

Accepted: 2022/08/17

ABSTRACT

Purpose: The present study tries to study and analyze the issue of payment of diyat in intentional murders of euthanasia by a physician or medical staff with emphasis on Quranic, jurisprudential and Iranian law, in order to clarify this issue through these legal and jurisprudential rulings to be.

Methodology: This research has been done by the method of library studies and in a descriptive-analytical method, which has been obtained and analyzed by referring to Quranic, narrative, legal and jurisprudential texts.

Findings: Euthanasia, which means "good death", is a condition in which the patient dies naturally and calmly at his own request. People who are in this type of death are more likely to have the characteristics of an incurable patient or a person suffering from a severe mental illness (major depressive disorder, etc.) and to be satisfied, such as physicians or nurses or family members. Ask them to help them die. Now there is the question that if the doctor or the medical staff kills these people out of pity and compassion and with the consent of these people, should they pay a ransom or not? By referring to the books of the great jurists, it is obtained that a kind of fame but also a higher consensus has been formed in this field, based on retribution and that the killer will be the only retribution in the face of multiple murders. But when this Shari'a ruling is presented to the rule of justice, the question arises in the mind against which this kind of retaliation takes place. The general provisions of the Qur'anic principle "How can the soul be transformed" now? Based on this, the researcher's hypothesis is that the necessity of the rule of justice, but also the necessity of other Qur'anic and religious evidences in various premeditated murders, is the ruling to pay diyat in addition to qisas. Because in the premeditated murder, several people are killed and the families of the victim are harmed in two ways, that qisas covers only one aspect of it, and the aspect of compensation and payment of diyat remains, and on the other hand, the murder is faced with only one soul. And other populations do not receive a clear answer. One of the most important findings of the research is that the rule of justice as a basic and pivotal rule in relation to sharia rules and by observing the element of time and place can have a special and accurate help in reading and explaining sharia rules.

Conclusion: Based on the general Qur'anic verses and rules and legal and jurisprudential principles and rules, especially the rule of "justice", it can be said that non-payment of blood money in numerous euthanasia murders by the perpetrator, contrary to Qur'anic justice and fairness, contrary to public order and expediency. It is jurisprudential and justice requires a ruling to pay diyat.

Keywords: Euthanasia, Quranic Principle of Soul to Soul, Rule Of Justice, Multiple Premeditated Murders, Blood Money

تحلیل پرداخت دیه در قتل های عمدی اتانازی از سوی

پزشک یا کادر درمانی در پرتو قرآن و قاعده عدالت

محسن رحیمیان دستجردی^۱

دانشجوی دکتری، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران.

مسعود راعی دهقی^{۲*}

دانشیار، گروه حقوق، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران (نویسنده مسول).

سیامک بهارلویی^۳

استادیار، گروه حقوق، واحد اصفهان (خوراسگان)، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران.

چکیده

هدف: پژوهش حاضر تلاش می کند مساله پرداخت دیه در قتل های عمدی اتانازی از سوی پزشک یا کادر درمانی را با تاکید بر ادله قرآنی، فقهی و حقوق ایران مورد بررسی و تحلیل قرار دهد تا از رهگذر این بررسی های حکم حقوقی و فقهی این مساله مبرهن گردد.

مواد و روش ها: این پژوهش با روش مطالعات کتابخانه ای و به شیوه توصیفی - تحلیلی انجام شده است که با مراجعه به متون قرآنی، روایی، حقوقی و فقهی اطلاعات لازم به دست آمده و مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

یافته ها: اتانازی یا هومرگی (euthanasia) که به معنی «مرگ خوب» است، در اصطلاح، شرایطی است که در آن بیمار بنا به درخواست خودش به صورت طبیعی و آرام بمیرد. کسانی که در شرایط این نوع از مرگ قرار دارند، بیشتر افراد دارای ویژگیهای بیماران لاعلاج یا افرادی که از یک بیماری سخت روانی (اختلال افسردگی اساسی و...) رنج می برند و با رضایت خود، از افرادی مثل پزشکان معالج یا پرستاران یا افراد خانواده خود بخواهند که به آنها در مردن کمک کنند. اکنون این پرسش وجود دارد که اگر پزشک یا کادر درمان از روی ترحم و دلسوزی و با رضایت این افراد دست به قتل این افراد بزنند آیا باید دیه بپردازند یا خیر؟ با رجوع به کتابهای فقهی عظام بدست می آید که نوعی شهرت بلکه بالاتر اجماع در این زمینه شکل گرفته، مبنی بر قصاص و اینکه قاتل در برابر قتل های متعدد، تنها قصاص خواهد شد. اما آنگاه که این حکم شرعی به قاعده عدالت عرضه می شود، این سوال در ذهن ایجاد می شود که این نوع قصاص در برابر کدام قتل رقم می خورد. مفاد کلی اصل قرآنی «النفس بالنفس» اکنون چگونه قابل تبدیل است. بر این مناسط و ملاک فرضیه محقق آن است که اقتضای قاعده عدالت و بلکه اقتضای سایر ادله قرآنی و شرعی موجود در قتل های عمدی متعدد، حکم به پرداخت دیه افزون بر قصاص می باشد. چرا که در قتل عمدی چند نفر کشته شده و خانواده های مقتول از دو جهت متضرر می شوند که قصاص تنها یک جنبه آن را دربر گرفته و جنبه

جبران و پرداخت دیه باقی می ماند و از طرف دیگر قتل تنها در برابر یک نفس قرار می گیرد و سایر نفوس پاسخ روشنی دریافت نمی کنند. از مهمترین یافته های تحقیق آن است که قاعده عدالت به عنوان یک قاعده مبنایی و محوری در ارتباط با احکام شرعی و با رعایت عنصر زمان و مکان می تواند به بازخوانی و تبیین احکام شرعی کمک ویژه و دقیقی را داشته باشد.

نتیجه گیری: با استناد به آیات و قواعد عام قرآنی و اصول و قواعد حقوقی و فقهی به ویژه قاعده «عدالت» می توان گفت عدم پرداخت دیه در قتل های متعدد اتانازی از سوی مرتکب، خلاف عدل و انصاف قرآنی، مخالف نظم عمومی و مصلحت فقهی است و عدالت اقتضا می نماید حکم به پرداخت دیه گردد.

کلید واژه ها: اتانازی، اصل قرآنی النفس بالنفس، قاعده عدالت، قتل های عمدی متعدد، دیه

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۵/۲۶

* نویسنده مسؤل: masoudraei@yahoo.com

مقدمه

در گذشته سرعت بخشیدن عامدانه به مرگ یک انسان، پیوسته به عنوان یک جنایت تلقی می شد، آن هم بدون توجه به شرایط بیمار و وسعت بیماری او. اما اکنون برخورد عموم با این موضوع تغییر یافته است. همکاری با انسانی که به وضوح، تمایل خود را برای مردن اعلام داشته، آن هم به ویژه در شرایط وجود یک بیماری لاعلاج، امروزه به نحو فزاینده ای به عنوان عملی قابل توجیه نگریسته می شود. در واقع چنین برداشتی حاصل یکپارچه ی نظر سنجی هایی است که در کشورهای «غربی» به عمل آمده است. با این وجود هنوز هم هیأت های قانون گذاری هنگامی که بحث تغییر قوانین مربوطه مطرح می شود بسیار محتاطانه عمل می کنند. هم اکنون فقط هلند، بلژیک و ایالت اورگان آمریکا قوانین صریحی در زمینه اتانازی فعال به اجرا گذارده اند. همچنین نوع انفعالی اتانازی در سویس اجرا می شود. لیکن مباحثه های جدی سیاسی در باره ی تغییرات قانونی مشابه، در حال حاضر در بسیاری از کشورهای دیگر، از جمله در بریتانیا، آفریقای جنوبی، استرالیا و اخیراً در خاورمیانه در جریان است. بدین سان بحث درباره ی «اتانازی» یکی از مباحث عمده ی «اخلاق زیستی»، «اخلاق پزشکی» و «حقوق پزشکی» است و برسش های اخلاقی، فلسفی و دینی تأمل آوری را برانگیخته است (۱).

از جمله قواعدی که امروزه هم در حقوق عمومی و هم در حقوق کیفری، مورد توجه قرار گرفته، هر چند در کلام فقهی قدیم کمتر بدان توجه شده، قاعده عدالت است. این قاعده به مثابه قاعده فقهی می تواند در اجتهاد فقهی و استنباط حکم شرعی نقش داشته باشد. منظور از قاعده عدالت در فرض مساله (قاتل واحد و مقتولین متعدد) عدالت کیفری است که دارای ویژگی هایی می باشد: ۱- رعایت اصل تناسب جرم و مجازات است. ۲- توجه به منفعت طرفین یعنی ما هم جانی را ببینیم و هم مجنی علیه مد نظر قرار

است، اشاره شده است. وضعیت قتل عمد به دلیل عنصر سوء نیت عام و خاص و اینکه شخص بالغ و عاقل و مختار با اراده و قصد مجرمانه و با علم و آگاهی انجام گرفته است (۵). - تحقیق دیگر با عنوان «پژوهشی پیرامون قاعده عدل و انصاف» که در این پژوهش تلاش شده تا با استقصا در منابع شرع، مستندات معتبری که شامل سیره عقلا و روایات معتبر است برای اثبات این قاعده معتبر فراهم نماید (۶).

کاوشی در پژوهش های صورت گرفته نشان می دهد که هیچ کدام بحث دیه در قتل های عمدی متعدد را با استفاده از قاعده عدالت بررسی نکرده اند. بلکه تنها یا بررسی قاعده عدل است و یا بررسی قصاص یا دیه در قتل های عمدی توسط یک نفر که به صورت متناوب یا با فاصله زمانی انجام میگیرد. نوآوری این پژوهش در آن است که دیه در قتل های عمدی متعدد با استفاده از قاعده عدل مورد بررسی قرار میگیرد که در نوع خود بی نظیر است.

در قتل های عمدی متعدد توسط یک نفر، در صورتی که اولیای دم ها همه توافق بر قصاص داشته باشند قاتل قصاص می شود، در صورت رضایت قاتل دیه هم گرفته می شود؛ اما سوال اصلی این است که آیا می توان قاتل را علاوه بر قصاص به پرداخت دیه محکوم نمود؟ یعنی در جایی که قاتل راضی به پرداخت دیه نیست آیا می توان دیه سایر مقتولین را از وی درخواست کرد؟ زیرا اگر قصاص صورت بگیرد این قصاص مجازات یکی از مقتولهاست و چون بیش از یک نفر را کشته است، با فرض قصاص هم یک درصد حق استیفا شده و حق بقیه مقتولین مانده و در ذمه قاتل است. در چنین حالتی دو فرض در مساله متصور است:

فرض اول آنکه دیه ای وجود ندارد و قاتل تنها قصاص نفس می شود. مشهور فقها قاتل به عدم ثبوت دیه اند حتی ادعای اجماع هم در این زمینه شده است (۷). فرض دوم آنکه پس از قصاص قاتل در مقابل یکی از مقتولان، برای اولیای دم های سایر مقتولان حق اخذ دیه از اموال قاتل وجود دارد. جمعی از فقها قاتل به وجود دیه پس از قصاص قاتل می باشند و علامه مجلسی ثبوت دیه را مشهورتر می داند.

ابتدا فرض اول وادله آن و سپس فرض دوم و ادله آن را بیان و سپس به نقد و ارزیابی ادله با محوریت قاعده عدالت پرداخته می شود. اما قبل از آن مفهوم «اتانازی» تبیین و تحلیل می گردد

مفهوم شناسی «اتانازی»

اتانازی یا هومرگی (به فرانسوی: *euthanasie* به انگلیسی: *euthanasia*) که از زبان یونانی به معنی «مرگ خوب» است، در اصطلاح، شرایطی است که در آن بیمار بنا به درخواست خودش به صورت طبیعی و آرام بمیرد.

کسانی که در شرایط این نوع از مرگ قرار دارند، بیشتر افراد دارای ویژگیهای بیماران لاعلاج یا افرادی که از یک بیماری سخت روانی (اختلال افسردگی اساسی و...) رنج می برند و با رضایت خود، از افرادی مثل پزشکان معالج یا پرستاران یا افراد خانواده خود بخواهند که به آنها در مردن کمک کنند. در زبان فارسی به آن «مرگ شیرین»، «مرگ باوقار»، «مرگ باوقار»، «مرگ خود خواسته»، «مرگ موثرانه» یا «مرگ بدون بی حرمتی» نیز گفته شده است.

گیرد. مثلاً آیا منفعت مقتولین در این است که یکی از آنها هر کدام که پیشگام شد قصاص کند و کار را تمام کند و فرصت را از دیگری بگیرد و یا اینکه نه منفعتشان در این است که مجازاتی تعریف شود که برای هر دو یعنی جانی و مجنی علیه فرصت ایجاد شود. ۳- اقتضای قاعده عدالت به جبران خسارت یا قصاص است؟ در این مسئله یعنی یک قاتل و مقتول متعدد حداقل سه نفر را از چرخه اقتصادی خارج شده اند، تامین مخارج اقتصادی خانواده این افراد اعم از همه مقتولین با چه کسی است؟ شارع باید در حکم خود هر دو طرف جانی و مجنی علیه، خانواده ها و در مرتبه بالاتر جامعه و مصالح آن را هم در نظر بگیرد.

اما آنچه به طور جدی بحث بر انگیز شده، موضوع قتل های عمدی متعدد توسط یک نفر می باشد. اکنون این پرسش وجود دارد که اگر پزشک یا کادر درمان از روی ترحم و دلسوزی و با رضایت این افراد دست به قتل این افراد بزنند آیا باید دیه بپردازند یا خیر؟ فتوای مشهور، حکم به قصاص است، در حالیکه در فرض مساله چند نکته نهفته است. قتل نفس از بزرگترین صدمات بدنی است که در آن هستی و حیات از فرد گرفته می شود. قتل عمدی یعنی آنکه شخص بالغ و عاقل و مختار، با اراده و قصد مجرمانه وارد عمل شده و اینکه چندین نفر را به قتل رسیده اند که جا دارد حق تک تک آنها استیفا شود. با توجه به سه نکته فوق، نظر مشهور فقها چگونه با عدالت همخوانی دارد. آیا قاعده عدالت می تواند در این مورد پاسخگو باشد و آیا می توان به استناد قاعده عدالت به بازخوانی آن حکم کرد یا اینکه در این مورد با یک حکم فقهی تبعیدی صرف مواجه بوده و نمی توان در این مورد سخن گفت. با یک وضعیت اجماعی و فتوای مشهور روبرو هستیم و آن تنها قصاص قاتل است. تبیین و ضرورت پرداخت دیه در قتل های عمدی متعدد توسط یک نفر با استناد به قاعده عدالت، جهت عدم تضييع حقوق اولیای دم سایر مقتولان، موضوعی است که این مقاله به آن می پردازد.

در این زمینه پژوهش هایی انجام شده که به چند مورد اشاره می شود:

- در پژوهشی با عنوان « وحدت قاتل، تعدد مقتول: بررسی فقهی- حقوقی» در این مقاله بیان می کند که با توجه به ادله فقهی، قانونگذار می تواند در جنایت بر نفس به امکان اخذ دیه برای سایر مقتولان پس از قصاص قاتل در مقابل یکی از کشته شدگان حکم دهد، ضمن اینکه در جنایات سریالی باید علاوه بر تصریح به حق تقدم اولیای دم مقتول اول همانند مجنی علیه اول، ضمانت اجرای عدم رعایت این حق را بیان نماید (۲).

- در پژوهش دیگر با عنوان «اصالت دیه در قتل عمد» که با استناد به ادله مختلف ضرورت وجود دیه در قتل های عمدی را اثبات می کند (۳). -مقاله دیگر با عنوان « بررسی تبدیل قصاص به دیه با فوت قاتل یا عدم دسترسی به وی» در این پژوهش با بررسی ادله نشان داده شده که در موارد فوت قاتل یا فرار و یا عدم دسترسی به قاتل، می توان دیه را جایگزین قصاص کرد تا حق ولی یا اولیای دم ضایع نشود (۴).

-مقاله دیگر با عنوان « عنصر معنوی قتل عمدی در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲» در این مقاله به عنصر معنوی که در قتل عمد

حاصل میشود که آیا با انجام قصاص، همه وظایف و تکالیفی که متوجه جانی بوده، صورت یافته یا به جز قصاص، دیه نیز برعهده اوست که باید در اختیار دیگر صاحبان خون قرار گیرد؟ اصل، عدم تعهد وی به پرداخت دیه است (۱۴، ۱۵، ۱۶). تکیه بر اصل در جایی سودمند است که موضوع دارای مستندات شرعی نباشد، اما با بودن نصوص شرعی از قرآن و سنت در تأیید دیه افزون بر قصاص، و نیز وجود قواعد دینی مورد استناد امامان (ع) در این باب، چنان که در ادامه خواهد آمد، موضوع اصل و برائت ذمه وی از تعهدات مالی برداشته شده، جایی برای آن باقی نمی ماند.

در نقد استناد به اصل به هر دو تقریر میتوان گفت: اولاً، طرفداران دیه به ادله ای استناد کرده اند که اگر تمام باشد، دیگر جایی برای اصل عملی برائت و استصحاب باقی نمی ماند؛ زیرا اصل عملی در محل شک جعل شده است و باوجود دلیل بر بودن دیه، دیگر نوبت به اصل عملی نمی رسد. اگر منظور از اصل، ادله اجتهادی النفس بالنفس و... باشد، آنگاه باید دید در تعارض این ادله با ادله وجود دیه همچون قاعده لایبطل دم امرء مسلم کدام یک ترجیح دارد؟ اگر هر دو ادله تمام باشد، بعید نیست بگوییم قوت ادله وجود دیه به خصوص قاعده لایبطل دم امرء مسلم، اصل انحصار حق ولی دم به قصاص را کنار می زند. مطابق این قاعده، خون مسلمان هدر نمی رود. اولاً، لحن قاعده حاکی از آن است که این قاعده غیرقابل تخصیص است (۱۷) و نمی توان گفت خون مسلمان در برخی موارد - از جمله در قتل چند نفر توسط یک نفر - هدررفته است و ثانیاً، این قاعده هم تراز با ادله دیگر نیست؛ زیرا مستند احکام مختلفی قرار گرفته است^۲، ثالثاً، می توان گفت اینکه حق ولی دم به استناد ادله ای همچون «النفس بالنفس» منحصر به قصاص است درجایی است که قاتل یک نفر را کشته باشد، اما درجایی که یک نفر چند نفر را کشته است، «النفس بالنفس» و مانند آن منصرف از این موارد است؛ زیرا اگر شامل این مورد هم شود، نتیجه آن می شود که «النفس بالنفس» شده است و این خلاف قاعده عدالت است. در این حالت وضعیت قتل عمد چند نفر بدتر از قتل خطایی چند نفر است؛ زیرا در دومی به تعداد مقتولان دیه لازم است، اما در اولی غیر از یکتصاص، قصاص و دیه ای نیست. (۱۸). یک نفر در مقابل چند نفر، ضمن اینکه قتل هم عمدی و آگاهانه صورت گرفته و چندین خانواده را داغدار و بی سرپرست نموده است. این مجازات با جرم تعیین شده تناسب ندارد و مخالف قاعده عدالت است.

۱-۲- روایات

(اتانازی <https://fa.wikipedia.org/wiki/>) بنابراین اتانازی پایان دادن به زندگی فردی، به درخواست خودش و به دست دیگری است که با نیت رهایی او از درد و رنج طاقت فرسا یا یک بیماری لاعلاج صورت می گیرد. اتانازی انواعی دارد که احکام مترتب بر آن با یکدیگر متفاوت است. مهم ترین عنصر در اتانازی، رضایت مجنی علیه می باشد. اصل اولیه این است که رضایت مجنی علیه، مجوز جرم ارتکابی نمی باشد. در کلام فقها رضایت به قتل در قالب اذن یا امر به قتل خود، مطرح شده است که نظرات مختلفی در این زمینه وجود دارد.

۱- فرض اول: عدم امکان اخذ دیه (فقط قصاص)

به نظر برخی از فقها، چه پیش از قصاص و چه پس از آن دیه وجود ندارد. عبارتی که این فقها به کار برده اند:

« و لو قتل حر حرین فصاعدا فلیس لهم أی لأولیائهم إلا قتله لقله ص لا یجنى الجانی علی أكثر من نفسه ..» (۸). شهید ثانی در این زمینه با بیان تفصیل میان برخی صورتها و ناظر بر کلام شهید اول می نویسد: «ظاهر عبارت این است که چنین حقی به طور کلی نیست؛ زیرا نمی توان حق اولیای دم مقتولان را تنها قصاص قاتل دانسته اند» (۹). از فقهای معاصر، آیت الله روحانی به عدم امکان اخذ دیه از اموال قاتل و پرداخت دیه از بیت المال معتقد است. امام خمینی هم به عدم دیه معتقد است (۱۰). ادله این گروه از فقها نقل و تبیین و سپس به نقد و بررسی آن ها پرداخته می شود.

۱-۱- تمسک به اصل برائت و استصحاب

یکی از ادله طرفداران این نظر، اصل عملی برائت است. بر اساس این اصل در مسایل کیفری کسی مجرم نیست مگر آنکه گناهکار بودن آن ثابت شود و در مسایل حقوقی کسی بدهکار نیست مگر آنکه بدهکاری او ثابت شود. بر این اساس حق اولیای ده ها در قتل عمد منحصر در قصاص است. طرفداران این نظر پرداخت دیه را با شرایط خاص و فقط در صورتی که قاتل به پرداخت آن راضی باشد انجام می شود (۷، ۱۱). مستند این نظر عموماً قرآن همچون «ولکم فی القصاص حیاة»^۳، «النفس بالنفس»^۴ و روایاتی همچون روایت صحیحی عبدالله بن سنان می باشد (۱۲).

در این فرض اگر قاتل راضی به پرداخت دیه نباشد (که عمدتاً هم چنین است)، نمی توان از اموال قاتل، دیه اخذ نمود. بنابر این اصل ذمه قاتل از دیه مبرا است. به فرض شک در اشتغال ذمه قاتل اصل استصحاب را جاری می کنیم. پس در نتیجه ذمه قاتل به چیز دیگری جز قصاص نفس مشغول نیست (۱۳).

مستند فقهای مشهور در تأیید بسندگی به قصاص، بدون التزام به دیه، تکیه بر اصل است؛ به این معنا که پس از انجام قصاص، تردید

^۱ « و لو قتل حر حرین و لو عفا بعضهم فللباقی القصاص و هل لبعضهم المطالبة

بالدیة و لبعض القصاص و جهان من ظاهر الخبر و تعدد المستحق و کذا فی جواز قتله بواحد أما الأول أو بالقرعة أو تخییراً و أخذ الدیة من مال اللباقین (شرح

لمعه، ج ۲، ص ۲۴۸)

^۲ بقره: ۱۷۹

^۳ مائده: ۴۵

^۴ هم چون مشروعیت قسامه (حرغاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۹: ۱۵۳)، پذیرش شهادت زنان در قتل (حرغاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۹: ۱۳۸) و نیز مستند قاعده ارش همقرار گرفته است (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۳: ۱۶۸).

بگویم دیه ای وجود ندارد وگرنه حضرت (ع) بیان می کردند (۲۰).

در نقد استناد به این روایت، ابتدا اشکال سندی است. به این روایت در بسیاری از متون فقهی هیچ اشاره ای نشده است تنها در اندک نوشته هایی از معاصران اشاره شده، چون مرسل و ضعیف است (۲۰، ۲۱). همچنین نمی توان اشکال دلالتی کرد و گفت مقصود حضرت (ع) از اینکه فرمود: «إذا قتل الرجل الرجلین أو أكثر ذلک قتل بهم» اصل امکان قصاص است، زیرا اصل امکان قصاص، مسئله مجهولی نیست و در همه قتل های عمد واجد شرایط قصاص وجود دارد و در نتیجه، اینکه برخی نوشته اند: شاید امام در مقام بیان قصاص بوده و عدم ذکر دیه دلالت بر سقوط آن نمیکند، قابل پذیرش نیست (۲۰).

۱-۳- اجماع

شیخ طوسی در کتاب مبسوط^۲ (۱۵) و کتاب خلاف^۳ (۱۳) به اجماع استناد کرده است و پس از ایشان نیز بسیاری از طرفداران عدم دیه به نقل آن پرداخته اند.

در نقد استناد به اجماع باید گفت: اولاً، باوجود مخالفت بسیاری از فقها که به دیه قائل اند، این اجماع محل تردید است (۲۰) و احتمال زیاد می رود که مقصود شیخ طوسی که در مبسوط و خلاف که ادعای اجماع کرده است، اجماع علی المبنی و قاعده می باشد نه اینکه اتفاق کل فقها باشد زیرا جمع قابل توجهی از فقیهان با آن به مخالفت برخاسته اند. چهره هایی چون فاضل مقداد و فخرالمحققین هم از نظریه ضرورت پرداخت دیه افزون بر قصاص جانبداری نموده اند (۲۲). ثانیاً، این اجماع مدرکی یا محتمل المدرکی است و اعتبار ندارد. ثالثاً، این اجماع، بیش از اجماع منقول، چیزی نیست و اجماع منقول کارایی استقلالی در فقه ندارد. بر فرض تأیید این اجماع، از آنجا که روایات و نصوص بسیاری در این موضوع وجود دارد که ممکن است مستند پدیدآورندگان این اجماع قرار گرفته باشد، در این صورت نمی توان به اجماع یادشده به مثابه دلیل مستقلاً نگریست، و تعبدی بودن را از آن انتظار داشت؛ از این رو، ناگزیر می بایست این اجماع را کنار گذاشت و از آن صرف نظر نمود. به فرض تأیید این اجماع با ادله دیگر مانند قاعده عدالت، قاعده لایبطل و... تعارض دارد.

۱- فرض دوم: امکان اخذ دیه پس از قصاص

در مقابل گروه قبل، تعدادی از فقها قائل به اخذ دیه پس از قصاص برای دم های سایر مقتولین هستند. ادله این گروه شامل آیات، روایات، قاعده لا یبطل، قاعده عدالت و اصل احتیاط و میسور است که در ادامه مورد بررسی قرار می گیرد. ظاهراً اولین فقیهی که بدین مطلب قائل است ابن جنید است که به نقل از علامه در مختلف

به دو گروه روایت در این زمینه استناد شده است. یکی روایات لایجنی الجانی (جانی به بیش از جان مجازات نمی شود) و روایت ابن مسکان.

مطابق روایات و قاعده لایجنی الجانی، جانی به بیش از جان مجازات نمی شود؛ یعنی نمی توان قاتل را هم به قصاص نفس و هم به پرداخت دیه محکوم نمود. اصل این قاعده^۱ در مورد زنی است که مردی را عمدآ به قتل رسانده است. از آنجاکه اگر مردی، زنی را به قتل برساند اولیاء دم زن در صورتی می توانند مرد را قصاص نمایند که نصف دیه را به او بپردازند، حال اگر وضعیت به عکس شد و زنی مردی را به قتل رساند، آیا می توان وی را هم قصاص نمود و هم نصف دیه از او اخذ کرد. در روایات پاسخ منفی داده شده و مستند هم قاعده لایجنی الجانی بیان شده است. (۱۲). به این قاعده برای نبود دیه در محل بحث استناد شده است (۷، ۹، ۱۷).

در نقد استناد به این قاعده می توان گفت: ۱- این قاعده ربطی به بحث ندارد، ضمن اینکه جدلی است و فقط مربوط به مورد خاص روایت است و نباید جای دیگر به کار برد. ۲- این قاعده در موردی است که قاتل مرتکب یک جنایت شده باشد و نه جایی که شخص مرتکب جنایات مختلف شده است (۱۸). کاربرد این قاعده در مورد زنی است که مردی را کشته است (یک جنایت) و مطابق این قاعده نمی توان او را هم به قصاص نفس و هم به پرداخت نصف دیه محکوم کرد؛ اما درجایی که جانی، چند جنایت انجام داده است منعی ندارد که هم قصاص نفس شود و هم مجازات دیگر. ۳- طبق قاعده عدالت مجرم به تعداد جرم های انجام داده باید مجازات شود. مثل اینکه جانی چند ضربه به دیگری زده و تنها برخی باعث مرگ او شده است، علاوه بر قصاص نفس، قصاص یا دیه عضو هم وجود دارد. کسی که چند نفر را می کشد مرتکب جنایات متعدد شده است و قاعده لایجنی شامل این مورد نمی شود.

اما روایت ابن مسکان را هم کلینی و هم شیخ طوسی نقل کرده اند، منتهی با اندکی تغییر در سند. نقل کلینی بدین شرح است: «علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن یونس عن ابن مسکان عن ذکریه عن ابی عبدالله (ع) قال: إذا قتل الرجل الرجلین أو أكثر من ذلک قتل بهم (۱۹)». شیخ طوسی هم بدین شکل روایت کرده است، تنها کلمه «عمن ذکریه» در نقل شیخ وجود ندارد (۱۵). به تعبیر دیگر این روایت مطابق نقل مرحوم کلینی مرسله و مطابق نقل شیخ طوسی مسنده است. مطابق این روایت امام صادق (ع) درباره مردی که دو مرد یا بیشتر را به قتل می رساند فرمودند که قاتل در مقابل ایشان قصاص می شود. امام (ع) علاوه بر قصاص، به وجود دیه اشاره نکردند. در نتیجه اطلاق مقامی روایت اقتضاء میکند که

^۱ (لایجنی الجانی علی أكثر من نفسه)

^۲ شیخ طوسی در کتاب مبسوط، مسأله را بسط بیشتری می دهد: «کأنه قتل فی التقدير عشرة واحدا بعد واحد، وجب لولی کل قتل علیه القود، لا يتعلق حقه بحق غیره فإن قتل بالأول سقط حق الباقین، وان بادر أحدهم فقتله سقط حق کل واحد من الباقین».

^۳ شیخ طوسی در کتاب «خلاف»، در مسأله ۴۷ که اگر به عنوان نمونه یک نفر ده نفر را به قتل رساند، می نویسد: «ثبت لكل واحد من أولیاء المقتولین القود علیه لا يتعلق حقه بحق غیره. فإن قتل بالأول سقط حق الباقین، وان بادر أحدهم فقتله سقط حق کل واحد من الباقین».

الشیعه^۱ بدان قائل است و خود علامه نیز آن را قبول مینماید (۸).
 علامه حلی در تحریر و قواعد هم بر این عقیده است. جمعی
 از متأخرین و معاصرین هم بدان قائل اند (۲۲، ۹، ۱۹، ۱۸).
 علامه مجلسی ثبوت دیه را مشهورتر میدانند.

۲-۱- آیات قرآن

برای اثبات این نظریه از دو آیه از قرآن میتوان بهره گرفت: «و من
 قتل مظلوماً فقد جعلنا لولاه سلطاناً» تسلطی که در این آیه برای
 ولی دم تشریح شده، اعم از قصاص و دیه است؛ زیرا منحصر ساختن
 آن در قصاص و برداشتن دیه از قلمرو آیه باعث محدودیت ولی دم
 شده و حقوق او را کاهش خواهد داد که این برداشت با عمومیت
 آیه در تناقض است (۱۵، ۲۳). این نگاه عام به «سلطنت» از منظر
 فقیهان نیز قابل تأیید و پذیرفتنی است (۲۴، ۸، ۲۵). اگر چه فقها
 به این آیه در فرض مرگ قاتل استدلال جسته و وجود دیه افزون بر
 قصاص را اثبات کرده اند، اما روشن است که در موضوع قتل های
 متعدد نیز که قاتل از سوی یکی از اولیای دم، کشته شده است، قابل
 استدلال و استشهاد می باشد.

آیه دیگر مورد استناد آیه ۱۹۴ سوره بقره است: «فمن اعتدی علیه
 فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم»؛ پس هر کس به شما تجاوز
 کرد، همانند آن بر او تعدی کنید (۲۶). این آیه از مصادیق بارز
 عدالت در آیات قرآن و نیز بیانگر مماثلت و همانندی در برخورد
 با مجرم، و تأیید مجازات وی در همان اندازه جرم صورت یافته
 است. بدیهی است نسبت به کسی که قتل های متعدد انجام داده است،
 در صورتی که تنها به قصاص وی بسنده شود، بدون آنکه در برابر
 قتل های دیگر وی چیزی منظور گردد، برابری و مماثلت و عدالت
 در مجازات که این آیه به آن اشعار دارد، صورت نیافته و تناسب
 و همسانی میان جرم و مجازات رعایت نشده است؛ زیرا چگونه
 میتوان قصاص مجرم را که یک نفر است با قتل های متعدد وی برابر
 و همسطح به شمار آورد؟ بر همین اساس، بنا به نظر سید مرتضی
 هرگاه یک نفر جماعتی را بکشد، هیچ گاه خون یک نفر با خون
 جماعت برابر نخواهد بود، در این صورت قاعده ایجاب می کند که
 وی در برابر یکی از آنان کشته شود و برای دیگران دیه منظور گردد؛
 چنانچه اگر جماعتی نیز قاتل یک نفر باشند، هر چند می توان همه
 آنان را به قصاص آن یک تن کشت، اما باید برای دیگران دیه در
 نظر گرفت (۲۷) و این بر اساس همان قانون مماثلت در مجازات ها
 است که از آیه یادشده دریافت می شود. در نتیجه، برابر این آیه می
 بایست افزون بر قصاص، دیه را نیز برای مقتولین باقی مانده در نظر
 گرفت و در این صورت عدالت برقرار می شود.

۲-۲- قاعده «لا یبطل» در پرتو روایات

برخی از فقها به صحیحه ابی بصیر که در موضوع فرار قاتل در قتل
 عمد و عدم دسترسی به او و حواری قاعده لا یبطل است اشاره کرده
 اند (۲۸، ۱۸، ۲۰). ابی بصیر می گوید: «سألت أبا عبدالله (ع) عن
 رجل قتل رجلاً متعمداً ثم هرب القاتل فلم یقدر علیه؟ قال: إن كان
 له مال أخذت الدیه من ماله و إلا فمن الأقرب فالأقرب فإن لم یکن
 له قرابة أده الإمام فإنه لا یبطلدم امرء مسلم» (۱۲). از امام صادق
 علیه السلام درباره حکم مردی پرسیدم که مردی را عمداً به
 قتل رسانده و سپس فرار کرده و دست یابی به او ممکن نیست.
 فرمود: اگر مال دارد از اموالش دیه گرفته می شود و الا از
 خویشانش به صورت الاقرب فالاقرب گرفته می شود. اگر
 خویشاوندی ندارد امام دیه او را می دهد زیرا خون مسلمان باطل
 نمی شود. در این روایت علی رغم آنکه دیه در قتل عمد تصالحی
 است؛ اما به علت عدم امکان قصاص در اثر فرار قاتل، حضرت (ع)
 حکم به اخذ دیه از اموال قاتل داده اند، بدون اینکه مصالحه رخ
 داده باشد. یعنی در صورت عدم امکان قصاص حضرت دیه را
 جایگزین کردند.

استناد این روایات قاعده (لا یبطل دم امری مسلم) مشهور به قاعده
 «لا یبطل» است. این قاعده از مهم ترین قواعد باب دیات است و در
 روایات متعددی مورد اشاره واقع شده و در محل بحث برخی
 فقها به طور مطلق به این قاعده اشاره کرده اند.

حکم موجود در این روایت اختصاص به مورد روایت (فرار قاتل)
 ندارد، بلکه اولاً، از تعلیل وارد در این روایت می توان استفاده
 کرد که آنچه مهم است، عموم تعلیل است که بر اساس آن
 خون مسلمان هدر نمی رود و در جایی که قصاص امکان ندارد امر
 منتقل به دیه می شود. حال فرق نمیکند عدم قدرت ناشی از
 فرار باشد یا فوت و یا قصاص یا هر امر دیگر (۲۸). به تعبیر دیگر
 روایت یک حکم جزئی دارد (لزوم پرداخت دیه از اموال قاتل عمد
 فراری) ولی برای آن علتی ذکر شده است (لأنه لا یبطل دم امرء
 مسلم) و به مقتضای آنکه علت عمومی است، حکم موجود در آن
 اختصاص به فرار ندارد و در سایر موارد هم می آید.

ثانیاً، در صدر روایت عبارت «فلم یقدر علیه» ظهور در موضوع حکم
 دارد که عدم قدرت بر قصاص است (۲۸). حال این عدم قدرت
 ناشی از مرگ قاتل باشد یا خودکشی وی یا کشته شدن او توسط
 شخصی غیر از ولی دم یا هر چیز دیگر فرقی نمی کند و حکم روایت
 آن را در برمی گیرد. در محل بحث هم با قصاص قاتل در مقابل
 یکی از مقتولان، امکان قصاص برای بقیه وجود ندارد و لذا به
 استناد این قاعده، دیه در اموال قاتل ثابت می شود.

۲-۳- قاعده میسور

۳ و مما یقوی المذهب الذی اخصصنا به أنه لا خلاف فی أن الواحد إذا قتل
 لم یکافی دمه دماً، هم حتی یکنفی بقتله عن جماعتهم، بل یقتل بواحد منهم و تجب
 الدية للباقین، فیجب فی الجماعة إذا قتل واحد مثل هذا الاعتبار، حتی یکونوا
 متى قتلوا به عاد علی أولیاء الباقین

^۱ و لو قتل جماعة عمداً فحضر أولیاءهم یطالبون بالتقود أکید بالأول و کان لمن بعده
 الدية فی ماله و لو عفا الأول سلم الی الثانی، و قول ابن الجینید هو الوجه عندی لقوله
 علیه السلام: لا یبطل دم امرئ مسلم، الی آخره. (المختلف: ص ۸۱۹).

۲- بدون تردید یکی از هدف های مؤثر در تشریح مجازاتها، نقش بازدارندگی آنها در ارتکاب جرم و تناسب جرم و مجازات است. بدیهی است در صورتی که مجازاتی خاص فاقد این تأثیر گذاری باشد و یا حتی مجرم را به ارتکاب جرم تشویق و ترغیب کند، باید در صائب بودن آن مجازات دچار تردید شد و به بازنگری در دلایل مثبت آن پرداخت. بر این اساس، در موضوع تعدد قتل و اکفا به قصاص، اگر قاتل بداند که با قتل دوم و سوم چیزی بر مجازات او افزوده نمیشود، و مشکل مالی نیز برای خود و یا خویشاوندانش رخ نخواهد داد، ممکن است اقدام به قتل دیگران نموده، در تعرض به آنان گستاخ تر شود، و این مغایر با فلسفه مجازاتهای اسلامی است. از سویی، اصل بر تناسب جرم و مجازات است؛ در حالی که وقتی در برابر یک قتل اقدام به قصاص شود و در برابر چندین قتل نیز تنها به قصاص اکفا شود، تناسبی بین جرم و مجازات وجود ندارد و برای اصلاح این مشکل باید میان این دو مسئله تفاوت گذاشت و تعدد قتل را موجب قصاص و دیه دانست.

۲- بدون تردید میان جرم عمد و خطا تفاوت آشکاری است؛ چراکه جرم عمد به لحاظ انگیزه های مجرمانه و نیت سوء مجرم به مراتب سنگین تر از جرم خطا است که فاقد سوء نیت بوده، بسیاری از ویژگیها و پیامدهای عمد را نیز به همراه ندارد. از همین رو، جرمهای عمدی و آگاهانه به همان میزان که انحراف و لغزش آن به لحاظ فاعلی عمیقتر و گسترده تر است، مجازات سنگین تری را نیز طلب می کند تا از تکرار جرم پیشگیری، و مایه عبرت دیگران شود. بر این اساس، در موضوع مورد گفتگو اگر تنها به قصاص جانی در برابر یکی از قربانیان اکفا شود و برای اولیای دیگر قربانیان هیچ گونه دیهای منظور نگردد، مستلزم آن است که مجازات قتل عمد به مراتب سبک تر از قتل خطا به شمار آید؛ زیرا در قتل خطا، حقوق همه قربانیان و جان باختگان رعایت شده و برای صیانت از خون آنان برای هر کدام دیهای مستقل در نظر گرفته شده است؛ در حالی که در قتل عمد به جز برای یک تن از صاحبان خون که خود اقدام به قصاص نموده، برای دیگران هیچ حقی، چه قصاص و چه دیه، در نظر گرفته نشده است، و این نمی تواند با عدالت اسلامی و نیز بازدارندگی مجازاتها سازگاری داشته باشد (۸، ۱۸).

۳- استدلال دیگر مبتنی بر قاعده عدالت آن است که جانی نسبت به هر یک از قربانیان خود جان کاملی از آنان را گرفته، به گونه ای که جان هر کدام از آنان مستقل بوده و ارتباطی بانفوس دیگر نداشته است. در این صورت طبیعی است که جانی برای هر یک از صاحبان خون به صورت مستقل حق قصاص را پدید آورده و به آنان اجازه داده است که بتوانند به تنهایی و بدون جلب نظر دیگران او را قصاص و حق خود را استیفا نمایند. از سوی دیگر با توجه به اینکه جانی مالک یک جان است، تنها می تواند در برابر یکی از آنان پاسخگو باشد و جان خود را در معرض قصاص همان یکی قرار دهد و نه دیگران؛ نتیجه آنکه جانی با قتل های متعدد، حقوق صاحبان خون (به جز یکی از آنان را ضایع کرده، و با آگاهی از این امر که نسبت به همه نفوس تلف شده چیزی برای قصاص ندارد، فرصت قصاص را از آنان گرفته و باعث تقویت حقوق آنان

قاعده میسور را بیشتر اصولیون حجت می دانند. این قاعده از قواعد فقهی است و مضمون آن این است که هر گاه انجام تکلیفی به صورت کامل با تمام اجزا و شرایط یا تمام مصادیق آن، دشوار یا ناممکن شود، به جا آوردن بخشی از آن برای مکلف ممکن و مقدور است، از عهده او ساقط نمی شود (۲۹) یعنی وقتی شارع به چیزی که مرکب از اجزا و شرایط است امر فرمود و انجام برخی از اجزاء و شرایط آن واجب یا ترک برخی از موانع آن مقدور مکلف نبود، وجوب مابقی اجزاء و شرایط باقی است (۳۰).

این قاعده برگرفته از حدیث مشهوری از امام علی (ع) با این عنوان است: «المیسور لایسقط بالمعسور» (چیزی که انجام بخشی از آن آسان و ممکن است، به لحاظ دشوار بودن کل آن، ساقط نمی شود) (۳۱) که میتواند مؤید «نظریه دیه افزون بر قصاص» باشد؛ زیرا مضمون آن به لحاظ اطلاق و گستره ای که از آن برخوردار است، نشان میدهد که در یک مرکب برخوردار از اجزا و شرایط، یا کلی بهره مند از افراد بیشمار و یا کم شمار، اگر انسان از انجام برخی افراد یا اجزا ناتوان گردید، باعث نمی شود تا بخش انجام یافتنی آن ساقط شده، از میان برود (۳۲). نتیجه آنکه اگر انجام قصاص برای برخی از صاحبان خون به دلیل اعمال آن از سوی برخی دیگر ممکن نشد، سبب نمی شود که آنان از دیه نیز همچون قصاص محروم شوند و همه حقوق خود را از دست رفته ببینند، بلکه می بایست دیه را که میسور و انجام شدنی است، در اختیار آنان قرار داد و به دلیل دشواری قصاص، نمی توان از دیه روی برتافت.

۲-۴- اصل احتیاط

این اصل از اصول عملی است و عبارت است از عمل به چیزی که در پرتو آن ذمه مکلف از تکلیف متوجه وی فارغ و رها شود (۳۳). بر مبنای اصل احتیاط، اشتغال ذمه یقینی فراغت ذمه یقینی می خواهد و احتیاط در هر صورت پسندیده است (۳۰). درباره قاتلی که مرتکب چندین قتل به صورت عمدی شده است، یقین به اشتغال ذمه وجود دارد، و با توجه به اینکه قصاص و دیه حق الناس هستند، در چنین مواردی فراغت ذمه یقینی مستلزم آن است که گذشته از قصاص، دیه نیز برای دیگر مقتولان از قاتل گرفته شود. تنها در صورت معین کردن دیه برای سایر مقتولان است که می توان به صورت یقینی ادعا کرد که ذمه قاتل از تمام مقتولین بری شده است. پس بر قاتل است که به تعداد مقتولین دیه پرداخت کند.

۲-۵- قاعده عدالت

یکی از قواعدی که در تمام ابواب فقهی صلاحیت جریان دارد، قاعده عدالت است (۲۹) از این قاعده با عناوین دیگر مانند قاعده نفی ظلم یا قاعده عدل و انصاف، مصلحت، انصاف، مذاق شریعت، یا روح قانون تعبیر شده است. روش فقها، عقل، آیات، روایت و سنت معصومین همه عدالت را به عنوان یک «قاعده» برتر تایید می کنند به گونه ای که آن را «ام القواعد» نامیده اند.

بر اساس این قاعده: ۱- اگر دیه نباشد، لازمه اش آن است که قتل عمد وضعیت بدتری از قتل خطایی داشته باشد؛ زیرا اگر یک نفر چندین نفر را به شکل شبه عمد یا خطایی بکشد برای همه دیه لازم است اما اگر عمداً به قتل برساند، تنها قصاص است و لاغیر و چنین نتیجه ای قابل التزام نیست و نا عادلانه است (۲۰).

جایگزین قصاص کرد و اولیای دم‌ها می‌توانند از دیه بهره‌مند شوند. این نظر مطابق عدالت و مستند به روایات زیر است. روایت اول معتبره ابی بصیر از امام صادق (ع) است که می‌گوید: از آن حضرت از مردی که دیگری را به عمد کشته، آنگاه فرار کرده و از دسترس خارج شده است، پرسیدم، فرمود: اگر مالی دارد از مال وی، در غیر این صورت از نزدیکانش به ترتیب خویشاوندی گرفته می‌شود. اگر فاقد خویشاوند است، امام آن را می‌پردازد؛ چراکه خون مسلمان باطل نمی‌شود

روایت دوم صحیح ابن ابی نصر از امام جواد (ع) است که آن حضرت نسبت به مردی که دیگری را عمداً کشته و پس از فرار، مرده است، فرمود: «اگر مالی دارد، از مال وی، و در غیر این صورت از خویشاوندانش به ترتیب خویشاوندی دیه گرفته میشود» در این دو روایت به صراحت پرداخت دیه از مال قاتل تأکید و سفارش شده است.

هرچند این دو روایت در خصوص مرگ قاتل و فرار اوست، اما آشکار است که این دو عنوان هیچ‌گونه نقشی در حکم مورد نظر یعنی وجوب دیه نخواهد داشت، بلکه موضوع اصلی را باید در عدم دستیابی به قاتل و ناتوانی در قصاص وی جستجو نمود؛ زیرا جمله مشترکی که در هر دو حدیث مینا و پایه اصلی حکم قرار گرفته و سؤال پرسشگر برگرفته از آن است، عبارت: «فلم یقدر علیه» است که بیانگر تعذر قصاص و ناممکن بودن آن است، و مرگ قاتل و فرار او هم که در صدر حدیث آمده است، هر دو برای نشان دادن این مفهوم و بازتاب دادن آن به کار رفته‌اند. بر این اساس در تبیین مضمون و محتوای حدیث باید گفت: اینکه در این دو حدیث به جای قصاص، بر دیه تکیه شده، از آن نظر است که اولیای دم هیچ راهی برای دستیابی به قاتل نداشته و انجام قصاص برای آنان ناممکن بوده است؛ نتیجه آنکه هر جا قصاص ناممکن شد، به صورت طبیعی دیه جایگزین آن می‌شود، چه در فرض فرار یا مرگ قاتل، و یا هر حالت دیگری که قصاص را ناممکن سازد. بر همین اساس، در منابع دینی آنجا که قصاص را دست نیافتنی دیده‌اند، به جای آن دیه را نشان داده‌اند؛ از جمله در جایی که گروهی قاتل را فراری دهند (۱۲)، یا اجنبی قاتل را از روی خطا از او درآورد (۱۱)، یا کسی که فاقد عضو مماثل است، عضو همانند دیگری را قطع کند (۳۴، ۸، ۱۲). به علاوه، در هر جایی که انجام قصاص ناممکن باشد، جهت اینکه حکم عادلانه باشد باید جایگزین معین نمود و مشمول اطلاعات ادله دیه نیز قرار می‌گیرد؛ از این رو، برابر این ادله هم، می‌توان دیه را ثابت و لزوم وجود آن را بیان کرد (۲۸). ایراد سندی هم در خصوص این دو حدیث نا پذیرفتنی است؛ چراکه این دو حدیث از سوی ققیهان پذیرفته شده و برابر مضمون آن فتوا داده‌اند و حتی اجماع نیز در حمایت آن شکل گرفته است (۲۸، ۱۴، ۱۷، ۲۳، ۲۴).

نتیجه‌گیری

در این پژوهش پرداخت دیه در قتل‌های عمدی اتانازی از سوی پزشک یا کادر درمانی در پرتو قرآن و قاعده عدالت مورد بررسی

شده است. آشکار است که در این صورت باید همه حقوق از دست رفته آنان را جبران کند که این کار نیز در کنار قصاص، با دیه قابل تأمین است. به دیگر سخن، از آنجا که جانی نفوس متعددی را تلف کرده است که در برابر هر یک از آن نفوس باید مماثل آن را که جان خود اوست بپردازد و با توجه به اینکه وی مالک یک جان بیشتر نیست که آن را می‌تواند تنها در برابر یکی از آن نفوس قرار دهد، طبیعی است که نسبت به نفوس تلف شده دیگر، دادن مثل [جان] متعذر است، در نتیجه، طبق سنت اتلاف، در صورت تعذر مثل، باید بدل آن را که همان دیه است بپردازد (۸، ۲۵، ۳۴). برخی فقها گفته‌اند: هر چند جانی نفوس مستقلی را تلف کرده، اما برابر قاعده «لایجنی الجانی اکثر من نفسه» شارع در برابر همه قتل‌هایش تنها یک جان را از او خواسته است و نه چیز دیگری، و از این رو، دیه ثابت نمی‌شود (۳۴). این سخن نیز پذیرفتنی نیست؛ زیرا قاعده یادشده آن گونه که گذشت دارای محل خاصی است و با چالش‌های متعددی روبرو است که نمی‌تواند دیه را انکار، و صاحبان خون را از دستیابی به حقوق طبیعی خود محروم کند.

۴- استدلال دیگر مبتنی بر قاعده عدالت آن است که اگر در موضوع قتل‌های متعدد از سوی جانی واحد، قصاص بدون دیه را پذیرفت، در این صورت تنها یکی از اولیای دم که جانی را قصاص کرده، به حق خود دست یافته است، ولی دیگر صاحبان خون از همه حقوق خویش، چه قصاص و یا دیه، محروم شده‌اند، اما در صورتی که برای افراد بازمانده از قصاص، دیه در نظر گرفته شود، نتیجه آن می‌شود که همه صاحبان خون تا اندازه‌ای به حقوق خود دست یافته باشند، زیرا برخی از آنان از قصاص استفاده نموده، شماری نیز به جای قصاص از دیه بهره‌مند شده‌اند؛ در این صورت جمع بین حقیقین صورت یافته است. بدیهی است در تعارض این دو دیدگاه، اولویت با گزینه‌ای است که بتواند جمع بین حقیقین را که با عدالت اسلامی سازگارتر و با روح و مزاق شریعت هماهنگ‌تر است، عملیاتی سازد و آن، نظریه ضرورت پرداخت دیه افزون بر قصاص است (۳۵، ۳۴). گفتمنی است فقها در موارد بسیاری بر اساس جمع بین حقیقین فتوا داده‌اند؛ نظیر این مساله در قصاص عضو دیده می‌شود، هر گاه فردی عمداً جنایات متعدد بر اعضا و جوارح یک یا چند نفر وارد کند اما خود فاقد عضو مماثل باشد، مثلاً دست راست کسی را قطع کند، ولی خودش (ضربه زنده) فاقد دست راست جهت جبران باشد، دست چپ قصاص می‌شود و از بابت دست راست که قصاص آن به علت فقدان محل امکان‌پذیر نیست به پرداخت دیه محکوم می‌شود (۳۴، ۸، ۱۶) یا در مسئله تعذر مثل پرداخت قیمت را پیشنهاد داده‌اند.

۵- استدلال دیگر آنکه هر چند در قتل عمد در مرحله نخست قصاص تشریح شده است و نه دیه، و نیز آنجا که قصاص امکان‌پذیر است، ناگزیر می‌بایست از گزینه قصاص سود جست، اما پرسشی که در این باب مطرح شده این است که در صورتی که قصاص به هر دلیل ناممکن شد و شرایط به گونه‌ای پیش رفت که صاحبان خون نمی‌توانند از این حق شرعی خود استفاده کنند، آیا در این صورت همه حقوق آنان از بین می‌رود که در این صورت حکم ناعادلانه است. پس می‌توان دیه را به دلیل امکان‌پذیر بودن آن

- jurisprudential-legal review", *Studies in criminal law and criminology*, vol. 2, 2015.
3. Mousavi Kermanshahi, Seyyed Sajjad, The originality of money in intentional murder, *Jurisprudence Journal*, Volume 19, No. 71, 2013.
 4. Sarikhani, Adel, Islaminia, Qassem, Investigating the conversion of retribution into ransom upon the death of the murderer or lack of access to him, *Legal Studies (Shiraz Humanities and Social Sciences)*, Volume 6, No. 4, 2013.
 5. Moradi, Hassan, Shahbazi, Ali, the spiritual element of intentional murder in the Islamic Penal Code approved in 2013, *Criminal Law Research*, Year 4, No. 13, No. 1392
 6. Qaramalki, Ali Mazhar, Dadkhah, Ali, a research on the rule of justice and fairness", *Jurisprudential Studies*, Volume 9, No. 1, 2013.
 7. Ameli, Zain al-Din bin Ali (martyr second), *al-Rawzah al-Bahiyeh*, Qom: Davari bookstore, 1410 AH.
 8. Hali, Hasan bin Yusuf bin Motahar, Qaqem al-Ahkam, Qom: Islamic Publication Office affiliated with Qom Seminary, 1413 AH
 9. Ameli, Zain al-Din bin Ali (Shahid Thani), *Masalak al-Afham*, vol. 15, Qom: Institute of Al-Maarif al-Islamiya, 1413 AH.
 10. Mousavi Al-Khomeini, Seyyed Ruhollah, *Tahrir al-Wasila*, Vol. 2, Qom: Dar Al-Katb Al-Ulamiya and Ismailian, Beita.
 11. Fadel Handi (Isfahani), Hasan bin Muhammad, *Kashf al-Latham wa al-Bham on Qa'aab al-Ahkam*, vol. 11, Qom: Jamia Madrasin, 1416 AH.
 12. Har Ameli, Mohammad Hasan, *Al-Shi'a Tools*, vol. 19, vol. 29, Qom: Al-Bayt Institute, 1416 AH.
 13. Tusi, Muhammad bin Hasan al-Khalaf, Qom: Islamic Publications Office, 1407 AH.

و تحلیل قرار گرفت و مشخص گردید در مورد قتل چند نفر توسط یک نفر، به صورت متناوب یا با فاصله زمانی، بحث های مختلفی مطرح شده است. از جمله اینکه آیا اولیای دم در قتل های عمدی متعدد بین قصاص و دیه مخیر اند یا اصل بر قصاص است و ثبوت دیه نیاز به دلیل خاص دارد. یا اینکه اولیای دم همه مقتولان چه پیش از قصاص و چه پس از آن، می توانند از قاتل دیه بگیرند. طبق نظر مشهور فقهای امامیه، فقط قصاص معین شده و گرفتن دیه نیاز به رضایت قاتل دارد و در صورتی که قاتل راضی نباشد، نمی توان از اموال او اخذ دیه نمود مگر اینکه دلیل خاص در این زمینه باشد. ادله این گروه از فقها شامل: آیات قرآن «ولکم فی القصاص حیا» و «النفس بالنفس» و روایات مبتنی بر قاعده «لا یجنی الجانی» و اجماع فقها و تمسک به اصل استصحاب و برائت است. که هر کدام به صورت مفصل بررسی شد و مورد نقد و ارزیابی قرار گرفت.

در مقابل تعدادی از فقها قائل به دیه برای سایر مقتولین در قتل های عمدی متعدد هستند. ادله این گروه شامل آیات قرآن «فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم» و آیه «و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا» و روایات مبتنی بر قاعده «لا یبطل دم امرئ مسلم» و قاعده عدالت و قاعده میسور و اصل احتیاط و اشتغال است. بنا به نظر این گروه اگر ولی دم یکی از مقتولان، قاتل را قصاص کند، وی حق خود را استیفا نموده ولی حق سایر مقتولان در ذمه قاتل است. به نظر می رسد فقط قصاص یک نفر در مقابل کشته شدن چند نفر آن هم بصورت عمدی مجازاتی ناعادلانه است. در چنین موردی نظر مشهور باید به نحوی اصلاح شود تا آن دسته از اولیای دم ها که به هر علت قادر به استیفای حق قصاص خود نشده و در عین حال خواهان دیه هستند، بتوانند دیه مقتول را از اموال قاتل و در صورت عدم دسترسی به آن از بیت المال مسلمین استیفا نمایند زیرا خون مسلمان نباید هدر شود. به علاوه جانی به تعداد مقتولین ضامن بوده و جز با پرداخت دیه، برائت ذمه حاصل نمی گردد و بدیهی است که این حکم منافاتی با حقوق ورثه قاتل هم ندارد، زیرا ورثه در صورتی مالک ماترک می شوند که ذمه مورث آنان به دیگران مشغول نبوده و چه دینی بالاتر و مهمتر از خون مسلمان که بر ذمه او استقرار یافته است. از مجموع مباحثی که گذشت روشن می شود که حکم به -تنها قصاص- در قتل های عمدی متعدد با برخی آیات قرآن تنافی دارد. همچنین با روایات این باب هم سازگار نیست. از طرف دیگر اجماع فقها در این زمینه هم مدرکی است. لذا باید به سراغ قاعده عدالت رفت و با معیار عقل و میزان عدالت میتوان به لزوم دیه علاوه بر قصاص در قتل های عمدی متعدد حکم داد.

References

1. Jovanmard, Behrouz, euthanasia and its investigation from the point of view of jurisprudence, law and ethics, scientific research journal of medical law. 2008; 3 (8): 175-206.
2. Hajiabadi, Ahmed, "The unity of the killer, the plurality of the victim:

30. Akhund Khorasani, Mohammad Kazem, Kafayeh al-Asul, Qom: Al-Al-Bayt Lahiya al-Trath Center, 1409 AH.
31. Ibn Abi Jumhor, Muhammad bin Zain al-Din Ali bin Ibrahim, Awali al-Laali al-Aziza fi al-Ahadith al-Diniyah, vol. 4, Qom: Seyyed al-Shahda, 1403 AH.
32. Makarem Shirazi, Nasir Anwar al-Faqhahah Kitab al-Hudud and al-Tazirat, Vol. 1, Bija, 1411 AH.
33. Meshkini, Ali, Terminology of Al-Asul and Moazzam Researches, Volume 1, Qom: Hadi Publishing House, 1371.
34. Najafi, Mohammad Hassan, Javaher al-Kalam, vol. 43, Tehran: Dar al-Katb al-Islamiya, 1404 AH.
- Faiz, Mohammad Mohsen, Tafseer Safi, vol. 2, Bija, Bita.
14. Tabatabai, Ali bin Muhammad, Riaz al-Masal fi bayan al-ahkam with reasons, vol. 14, Qom: Al-Al-Bayt, 1420 AH.
15. Tusi, Mohammad bin Hassan, Al-Massut, Tehran: Al-Mortazawieh School, 1387 AH.
16. Sabzevari, Mohammad Baqir, Kafayeh al-Ahkam, vol. 28, Qom: Islamic Publications Office, 1417 AH.
17. Khansari, Seyyed Ahmad, Al-Madarak Jame, Qom: Ismailian Institute, 1405 AH.
18. Tabrizi, Mirza Javad, revision of the principles of al-Ahkam Kitab Qasas, Qom: Dar al-Sadiqah al-Shahida, peace be upon him, 1426 AH.
19. Kilini, Muhammad bin Yaqub, Al-Kafi, Vol. 7, Tehran: Dar Al-Katb al-Islamiya, 1401 AH.
20. Madani Kashani, Haj Agha Reza, Kitab al-Qasas for Fiqha and Al-Khwas, Qom: Islamic Publications Office, 1410 AH.
21. Shushtri, Mohammad Taqi, Al-Naja'a fi Sharh al-Lama', vol. 11, Tehran: Sadouq Bookstore, 1406 AH.
22. Fakhr al-Haqqin, Muhammad bin Hassan, Idah al-Fawadee, Vol. 4, Qom: Ismailian Institute, 1389 AH.
23. Ravandi, Qutb al-Din Saeed bin Hebaullah, Fiqh al-Qur'an, Qom: Ayatollah Marashi Library, 1405 AH.
24. Fazil Lankarani, Mohammad Javad, Risala fi fiqh wa al-usul, Bija, 1427 AH.
25. Ibn Fahd Hali, Muhammad, Al-Mahdab al-Bara' in the brief description of al-Nafi, vol. 5, Qom: Bija, 1412 AH.
26. The Holy Quran
27. Ansari, Morteza, Faraid al-Asoul, vol. 3, Bija, 1428 AH.
28. Khoei, Seyyed Abu al-Qasim Mousavi, Basics of Completion of Al-Manhaj, Vol. 22, Qom: Museum of Revival of the Works of Imam Khoei, 1422 AH.
29. Bojnordi, Mohammad Hassan, Juqem al-Faqih, Vol. 4, al-Habiq Mahdi Mehrizi and Mohammad Hossein Darai, Qom, Al-Hadi publication, 1419 AH.